

اتحادی دمکراتیک هم برای عبور از گردنه دشوار مردمسالاری علی رضا جباری (آذرنگ)

روند تکامل تاریخ سرنوشتی را برای مردم ما رقم زده است که میل بالقوه به پراکندگی، دوری، خودمحوری و جمع‌گریزی عمده قوای اجتماعی کشورمان را در بردارد. دلیل مهم پیدایش این روند سیر ناتمام دو انقلاب و یک جنبش دمکراتیک در دوره ی ۱۵۰ ساله ی اخیر تاریخ ایران است که از مرحله ی تدارک انقلاب ملی - دمکراتیک در آغاز دوره ی سلطنت ناصر الدین شاه قاجار تا به امروز را که انقلاب ناتمام بهمن ۵۷ به بیست و هشتمین سالگرد آغاز خود گام می‌نهد در بر می‌گیرد. این روند پر فراز و نشیب و گسسته ، در پی خود مجموعه ای از نیروهای شکست خورده را در سر آغاز هر گام از فرارویش خود در پشت سر خود به جا گذاشته که ناگزیر می‌شده اند در جایگاه مخالفان نظام پیروزمند آن گام قرار گیرند و یا به سبب رو در رو شدن با قوای تازه نفسی که در سیر جدلی پدید آورنده ی گام بعد از بطن نیرو های مولد نوظهور جامعه سر بر آورده است با نیروی شکست خورده ی گام بعد به سازش برسد و سد راه فرارویش جامعه در گام تازه شود . اکنون ضرورت ناگزیر بر خاسته از همین روند گسسته و ناقص روند طبیعی فرارویش اجتماعی، درآستانه ی بحران دامن گستر اجتماعی - اقتصادی ، فرهنگی ، سیاسی و نظامی ، همه ی نیروهای ترقی خواه را، صرف نظرازویژگی های مسلکی، اجتماعی، سیاسی، قومی، جنسیتی و تباری شان ، به اتحادی فراگیر می‌خواند.

درست است که هر حزب، سازمان و نیروی اجتماعی که نمایندگی قشر و طبقه ی ویژه ای را در جامعه به عهده دارد و در این جایگاه بر پایه ی منافع و دیدگاه های برگزینندگان و مخاطبان اش در راه دستیابی به قدرت گام می‌زند، و بر نامه ی ویژه ای را در انطباق با این دیدگاه ها برای رشد جامعه به پیش می‌کشد، اما این تلاش ها و تکاپو ها، برنامه ها و کار پایه ها در خلا موجود و در شرایط رو در رویی سنگین و بی امان نیروهای متضاد اجتماعی و سیاسی راه به جایی نمی‌برد و در میان هیابانگ مبهم و فهم ناپذیربرخاسته از برابند آواهای متضاد گم و میرا می‌شود.

از یک سوی، در چنین شرایط بغرنج پراکندگی و واگرایی ، اتحاد هر دو یاچند نیروی هم اندیش و هم تبارکه به نهادن شالوده ی اتحاد نیروها یاری می‌رساند، بی گمان خجسته و امید آفرین است ، زیرا نیروهای رقیب را به تکاپو برای وزین تر ساختن سنگ خود در فرارویش اجتماعی بر می‌انگیزد و در بهترین حالت به تکاپو برای گسترش و ژرفش اتحادها برپایه ی پی بردن به ضرورت عینی اتحاد یاری می‌رساند. آن چه در این میان اهنتی بایسته دارد این است که آن نیرو های اجتماعی که تا به امروز در میدان کارزار سلطه و سیطره ی ملی و بین المللی خود کامگی راه پراکندگی و پشت کردن به یکدیگر را پیموده اند، در این روند دراز و دشوار به یکدیگر برسند و دست یکدیگر را بفشارند، نه این که در قطب های مخالف یکدیگر قرار گیرند و به جای ستیزیدن با خودکامگی با خویش بستیزند.

طبیعی است که پیوستن به صفوف مردم و دوستداران مردم سالاری به پیش شرط هایی نیاز دارد که لازم است پیش از به هم پیوستن نیروهای ناهمگن اجتماعی در راه چیرگی بر خودکامگی تامین شود. آنان که دستی آلوده به جان و مال مردم دارند لازم است با پیشینه ی خویش برخورد کنند و این نکته را نیز بیذیرند که در نظام مردم سالار برآمده از اراده ی مردم و حقوق برابر انسانی شهروندی جایی برای برتری فردی و تباری ، گروهی، قومی ،

آرمانی و جنسیتی وجود ندارد و اگر چنین شرطی از آغاز پذیرفته نشود وجدان پاک مردم ستم دیده ی کشورمان به بازی گرفته شده است . چنین ضرورتی پیوستن افراد به هوا داران دمکراسی را به روندی برخاسته از همگرایی جدلی عامل های فرد و جمع فرا می رویاند. ژرفاگیری نگرش فرد به ژرفای روند تامین مردم سالاری یاری می رساند و نگرش جمع به این روند رشد کمی و تاثیر هم افزا می بخشد.

از دگر سوی، برخورد ها در هر سوی این روند اتحاد گرایی لازم است به دور از خشونت، و همگرایی باشد. نمی توان به دلیل وجود انواع گونه گون ناهمسازی های کوچک و بزرگ در درون و نیز در میان نیروهای دمکراتیک ، از همسویی در راستای یگانگی تاکتیکی مشترک دست شست و نمی توان به دلیل دریافت ضرورت قاطع این همسویی سرنوشت ساز ، از فعالیت های جداگانه ی حزبی و سازمانی ، بر بنیان اندیشه ها و دیدگاه ها ، برنامه ها و کارپایه های ویژه ی خویش، فروکاست. نفی یکدیگر، رخ بر تافتن از یکدیگر و بی توجه به نیروی هم افزای اتحاد ، تنها بر راه جداگانه ی خویش رفتن، مایه ی نبود توان رشد کمی و سر انجام کیفی نیروهای پیشرومی - شود و آن هارا از آماج مشترک دور می کند ، بی آن که به هدف جداگانه ی خویشان نزدیک شان کرده باشد.

بی هیچ تردید، پیروزی در این آوردگاه پیکار استراتژیک ، با های و هو و درهم کوبیدن دیگران و یگانگی انگاشتن راه خویش ، همزمان با فراخواندن برخی به اتحاد و بیرون راندن برخی دیگر از گستره ی فراگیری آن ، نیست . راه چاره در کنش- واکنش جدلی میان اندیشه ی خویش و دیگرانی است که می خواهند همراه ما باشند و در آماج هایی مشترک با ما یکی هستند؛ راه ۹ برون رفت ما در همسویی با آماج های عینی، آرزوهای معوق مانده، درک بایسته ی نیاز های تاریخی و پرتو افکندن بر نخستین قدم های پیش روست.

درست است که تاکتیک پیش نیاز استراتژی است. این نیز درست است که همواره تاکتیک درست بر استراتژی موفق راه می گشاید.

به همین دلیل است که نافرمانی مدنی و اعتراضات موردی تنها می تواند جزئی از تاکتیک رسیدن به دمکراسی در جامعه باشد و اگر با دیگر شیوه های مسالمت آمیز همسو نشود نمی تواند در تحقق راهبرد های گونه گون گروه های اجتماعی موجود نقش سر نوشت ساز ایفا کند . و جامعه ی پیشرو لازم است همه ی رهیافت هایی را بیاماید و گسترش دهد که زمینه ساز پویه ی مردم سالاری در جامعه باشد. اتحاد های موردی و موضعی نیروهای محرکه ی رشد اجتماعی به گمان من ، اگر بر بستر شرایط موجود، رشد آگاهانه ی کمی و کیفی پدیدان کند و سر انجام به خواسته های عام مردم سالاری و حقوق بشر راه نجوید، میراست . و این همان چیزی است که هم اکنون شاهد آنیم. این همسویی های موردی فعالان که حتی ساماندهی شمارشان هم گاهی دشوار به نظر می آید و در شرایط بحرانی کنونی ممکن است از چند نفر تا چند هزار نفر نوسان کند ممکن است بسیار کم رنگ و تکراری شود و به صورت نوعی انجام وظیفه، دل خوش کنک و در موردهایی که هزینه ی چندان به آن تعلق نمی گیرد مایه ی فخر فروشی و به رخ کشیدن از کار در آید . این گرایش های موردی و موضعی مخالفان خودکامگی اگر فراگیرتر و سنجیده تر نشود و باصفوف متشکل مردم و گروه های فعال کارگران ، دانشجویان ، زنان و دیگر اقشار و طبقات زحمتکش جامعه پیوند نخورد، و بر پایه ی اراده ی نیروهای پیشرو و انبوه مردم قرار نگیرد، راه به جایی نخواهد برد و استبداد را در رویارویی باخود مصون و مقاوم خواهد ساخت. به گمان من راه حل تاکتیکی پایانی که از جمله اقدام های موردی و موضعی نیز می تواند به تحقق آن کمک کند ، ایجاد آمادگی برای دگرگونی آن مفهومی است که وجه حقوقی نظام اجتماعی نام گرفته است . آن چه اکنون به سان اتحاد تاکتیکی فراگیر به آن نیازمندیم دگرگونی قانون حاکم بر پایه ا ی سکولار بر بنیان نیاز های امروزی جامعه مان است. در این میدان است که نباید یکدیگر را تنها بگذاریم و به هر دلیل روا یا ناروا از پشتیبانی هم شانه خالی کنیم . اوج گاه اتحاد های

موردی و موضعی در همین جا ست و به همین دلیل است که نیروهای خودکامگی ما را از طرح و پیشبرد این اتحادها ناتوان می‌خواهند و کوچک‌ترین مورد های نافرمانی مدنی را نیز تاب نمی‌آورند. در گیر و دار این خودکامگی فراگیر ، چه سان است که هر کدام مان تنها در اندیشه ی دست یافتن به خواسته ها و رویاهای بیشینه ی خویشیم؟ چه خوش گفته اند کسی را به ده راه نمی‌دادند ، سراغ خانه ی کد خدا را می‌گرفت .

و در این میان روا نیست که از مردم ستم دیده و نیاز ها شان هم غافل بمانیم، اگر نمی‌خواهیم دور باطل ناکامی های و پس ماندگی های تاریخی را نوکنیم. پیشروی در گام های پایانی و سهمی که هر نیرو در تعیین سرنوشت کشور به عهده خواهد گرفت ، نه به خواست و اراده و گستره ی ادعاهای خود ما، بلکه به میزان تعامل مان با مردم و چگونگی بینش و کنش مان در آماده سازی آگاهانه شان برای تحول اجتماعی وابسته است. نمی‌توان مردمی را که به ناگزیر باید سنگ پایه دگرگونی باشند، توده ای سنگ سان و ایستا شمرد. بی مردم همه ی ما هیچیم و با مردم همه چیز. به جای این که یک دیگر را بدرانیم ، بیایید هریک به قدر توان خود به میان آنان برویم و یکدیگر را در آن چه می‌یابیم سهم کنیم و آن را در معرض ارزیابی هم افزای همه ی نیرو های مولد دگرگونی اجتماعی قرار دهیم .

به نظر می‌آید که در پی انتخابات اخیر شورا ها و مجلس خبرگان رهبری ، برخی از منتقدان استبداد به کارایی نیروهای اصلاح طلب باورمند تر شده اند. بار دیگر بر التزام به وجه حقوقی مشروط و بازدارنده ی کنونی امید بسته اند. در رویکرد مردم سالار نمی‌توان به کسی خرده گرفت که چرا راهی از هر دست را که اندیشه اش سودمند یافته برگزیده است. اما ، فراموش نکنیم که خاتمی با رای افزون تر از ۷۰ درصد و نیک خواهی کم نظیرش در میان سران نظام، نمونه ی والای اصلاح طلبانی بود که امید وار بودیم برای دگرگون سازی زیست اجتماعی کاری بکنند. هاشمی شاهرودی نیز با به تصویب رسانیدن آیین نامه ی حقوق شهروندی در شرایط انتخابی بودن همه ی ارکان دولت می‌توانست تحولی بنیادین را در تحقق حقوق شهروندی رقم بزند. اما همه ی این امیدها ، در مجموعه ی حقوقی سخت و نفوذ ناپذیر نظام رنگ باختند. اما، امید است که این نیروها بتوانند دست کم در نرم تر ساختن پوسته ی سخت نظام و نزدیک تر ساختن دیدگاه های درونی و پیرامونی حاکمیت با نیروهای بیرونی در بازه ی تنگ زمانی موجود گامی به پیش بردارند. هر چند این آرزویس از تجربه ی ۲۶ خرداد دست نیافتنی می‌نماید ، اما گفته اند فرض محال، محال نیست.

شاید وضع نا به سامان زندگی مردم که پس از انتخابات دوره ی نهم ریاست جمهوری پیوسته رو به ویرانی داشته نیز در تصمیم این گروه از نیروها اثرگذار بوده است . اما، به هر حال، حضور حکومت بر آمده از آن انتخابات و امکان تداوم موجودیت آن، نیز، خود گویای شرایط محتمل تحت سلطه ی وجه حقوقی کنونی نظام است که ممکن نیست ما را به اندیشیدن و ندارد.

از این رو، نمی‌توان همزمان و در یک میدان هم با خودکامگی فراگیر و اثرها و نتیجه هایش در همه ی پهنه های زیست اجتماعی جنگید و هم با بسیاری از دیگر موجودیت هایی که می‌خواهند همزمان با برخورداردهایشان با یکدیگر با خود کامگی فراگیر نیز بر زمین نبرد کرد. نیروهایی اینچنین، در سر انجام کارشان به ناگزیر از تاب و توان تهی خواهند شد یا اینکه از بیم نیش کژدم به دامن مار غاشیه در خواهند غلتید. کمی دقیق تر صحبت کنیم . در میان انبوه نیروهایی که در راستای به گوش رسانیدن صدایشان در میان انبوهه ی صداهای موزون و ناموزون اند، افزون بر صدای رسای نیروهای اصولگرای که همه ی سهم قدرت را برای خود می‌خواهند و حاضر به گام اثربخشی در عقب نشینی از خواست های تمامیت خواهانه شان نیستند، صداهایی را به شرح در پی آمده می‌توان تشخیص داد:

۱. برخی از نیروهای درونی و پیرامونی نظام که هنوز معتقد به برداشتن گام هایی در اصلاح آن در راستای مردمی سازی بیشترند، مانند جناح اصلاح طلب، و در پیشاپیش آن جبهه ی دموکراسی و حقوق بشر، ملی مذهبی ها میانه رو؛

۲. ملی- مذهبی های رادیکال، ملی گراها، و ملی گرایان چپ؛

۳. طیف وسیع و ناهمگون چپ ها؛

۴. نیروهای سلطنت طلب و مشروطه خواه.

صرف نظر از هسته ی مرکزی سخت اصول گرایان درون حاکمیت، همه ی نیرو های دیگری که بر شمرديم به گونه ای در اندیشه ی بهسازی نظام دولتی و سر و سامان دادن به رفاه و منظرهای گونه کون توسعه اند و نغمه ی ضرورت اتحاد را سر می دهند، اما همه ی آن ها نیز دور از هم و بی بهره از کمترین اعتماد و همگرایی لازم برای در انداختن صدایی یگانه اند که بیانگر فریاد های فروخورده ی مردم باشد. رسوبات آرمانی که خودآگاه و ناخودآگاه در برخی از این نیروها از گذشته به جامانده است؛ پایگاه های اجتماعی ناهمگن و ویژگی های کنشی و اندیشگی هر یک از آن ها؛ هراس از کاستی وزن پی آمدهای سازنده ی این اتحاد در برابر هزینه های نهاده شان در جو سرکوب و احتناق خودکامگان؛ بیم این که پیامدهای این اتحاد، در راستای منافع نیروهای معین داخلی و خارجی معین موثر در سرنوشت تاریخی کشورمان سامان یابد و مقایسه نتایج حاصل از این روند با پیامدهای روند استحاله ی هر چند کن دو تد ریحی نظام بر پایه ی اهتمام مستمر در ارتقای آگاهی اجتماعی و پرهیز از هزینه های مترتب بر انتقال روند حرکت در نیمه ی راه؛ ناگزیرانگاشتن تاثیر گذاری مطالبات فزاینده ی مردم در گرماگرم بحران ساختاری دامن گستر و کاستی کستره ی اطلاع رسانی و فعالیت های رسانه ای موجودیت های مخالف، عامل های موثر در کند کردن روند پویای همگانی این نیرو ها به سوی اتحاد است.

بر پایه ی مجموعه ی این عامل ها همه ی نیروهای نامبرده در عمل در دو جبهه می رزمند. در یک جبهه خورا با با تمامیت خواهی خود گمانه ی هسته ی مرکزی سنگ سان نظام، به منظور شکستن آن و وارد کردن طیفی از نسبت های گوناگون مردم سالاری و تضمین حقوق بشر به آن، می رزمند و در جبهه ی دیگر با تردید ها، بی اعتمادی ها، ناپیگیری های درونی خویش پیکار می کنند. آوردن چند مثال در این جا برای روشن تر کردن بحث لازم است:

تفاهم میان نیروهای ملی و ملی گرای چپ از یک سو و چپ های معتقد به همبستگی انترناسیونالیستی از سوی دیگر که با یکدیگر پیشینه ی مبارزاتی مشترک، هر یک با رویکرد های ویژه ی خود، داشته اند و بی تردید چنین پیشینه ی دراز و دشواری که نمی توانسته است به دور از خطاها و برخورد ها باشد، به همان اندازه دور از ذهن می نماید که تفاهم هر یک از آن ها، به طور جداگانه، با لیبرال - دمکرات های مشروطه خواه یا سلطنت طلبان و بنیان گرایان اسلامی ناممکن به نظر می رسد. و همه ی این گروه های ناهمگن و اشتهای ناپذیر نیز از ضرورت اتحاد دم می زنند. گاه همین درجه از ناباوری و پراکندگی در درون خود نیرو های چپ، ملی گرایان و لیبرال - دمکرات های مشروطه خواه و سلطنت طلبان که دو گروه آخر طیف هواداران نظام پادشاهی را تشکیل می دهند دیده می شود. نمونه هایی از این ناهمسویی ها را در ماهواره ها، تارنماها و جریان های پویای مدنی، از جمله در جنبش دانشجویی، می توان یافت. اما آیا قریب به اتفاق این نیروها چیزی بجز آزادی های شهروندی و مردم سالاری می خواهند؟ آیا ما نیز اگر به جای بنیان گرایان حاکم بر نظام بودیم کاری جز آنان با دیگران، برای پاس داشتن منافع و خواسته های یک سویه ی خویش که با هیچ نیرویی راه بر یگانگی نمی گشاید، می کردیم؟ و آیا از کنش های مان در برابر یکدیگر از هم اکنون آشکار نیست که در آینده ی پیش رو با یکدیگر چه خواهیم کرد؟

در این میان روند اتحاد ها در خارج از کشور به راهی دگرگونه می رود. در آن جا کورسویی از دوردست، نمایشگر یگانگی میان مشروطه خواهان و برخی جمهوری خواهان لیبرال و برخی جناح های طیف چپ و سوسیال - دمکرات میانه رو، به آرامی شکل می گیرد که به نظر می رسد کم تر از پشتیبانی طیف وسیع نیروهای د مکرسی خواه داخل برخوردار شده باشد. برخی از نیروهای چپ و سوسیال دمکرات میانه رومقیم خارج از کشور اتحاد با لیبرال - دمکرات های مشروطه خواه را مشروط می خواهند و مایل اند که این نیروها پیش شرط های اتحاد را که پیش از این بر شمردیم به جای آورند، اما گروهی دیگر پذیرای این اتحاد، بی هیچ قید و شرط، به نظر می آیند. منتقدان جدی نظام در خارج از کشور به یقین از این حقیقت آگاه اند که بدون اقدام به یورش نظامی خارجی که انتقال صوری و سطحی از یک نظام به نظام دیگر را دربر دارد همه چیز به دکرکونی تناسب نیروها در داخل کشور وابسته است. برخی از این دوستان تماس چشمگیری با اندیشه های منتقدان داخلی نظام ندارند و اگر هم دارند این تماس ها کم تر تأثیر کنش-واکنشی پیدا می کند. از این رو، چنین تماس هایی میان داخل و خارج سست، کم اثر، مردد و یک سویه به نظر می آید و به بخش های کم اثر و کم توان تر نیروهای داخل بس محدود می شود. اتحاد واقعی نیروها می تواند بر پایه ی گفت و شنود های مستمر، کارا، دوسویه یا چند سویه و پیگیر استوار باشد. روابطی ژرف و گسترده لازم است نه تنها میان نیروهای هم اندیش و هم تبار بلکه میان همه ی نیروهای خواهان

دگرگونی نظم موجود برقرار شود و برقراری روابط پیش گفته در این میان اولویت دارد. بدین سان است که همه ی این نیروها می توانند د رپهنه ی اندیشه و عمل اجتماعی و عمل اجتماعی مکمل یکدیگر باشند.

بیشینه خواهی ها، افراط گرایی ها، تنگ نظری ها، ماجراجویی ها، نبود پذیرش و مدارا میان همه ی نیروهای محرک فرارویش اجتماعی از هر سو، موجب می شود که نه استحاله ی منجر به دگرگونی در درون و پیرامون نظام شکل گیرد و نه نیرو های بیرون از نظام بتوانند تأثیری مستقیم یا غیر مستقیم در سرنوشت جامعه بازی کنند.

برخی از بخش های بالقوه ی اتحاد دمکراتیک هستند که تفاوت چندانی میان دمکرات های معتقد به استحاله ی درونی نظام و دمکرات های منتقد ریشه ای آن نمی گذارند و علاوه بر این که در برآمدهای موردی و نافرمانی مدنی باهمه ی توان شرکت می جویند با دمکرات های درون نظام نیز رابطه دارند. اینان حاضرند دشواری های جدی را نیز در تکاپو برای استیفای حقوق شهروندی تاب آورند، اما هنوز هم به گونه ای وجه حقوقی نظام را می پذیرند. بی تردید این گروه از دمکرات ها نیز در دگرگونی تدریجی نظام می توانند اثربخش باشند، هرچند نمی توانند به یکباره پذیرای دگرگونی های قطعی و تمام عیار شوند.

هم میهنان! با هم، اما جدی تر از پیش، به این ضرورت جدی زمان بیندیشیم که به ویژه در شرایط **تهدید خطر حمله ی خارجی** به کشورمان معنی پیدا می کند. چرا باید دیگران به جای خودما برای سرنوشت میهن مان تصمیم بگیرند؟ یا چرا تنها باید آن گاه که کار از کار گذشت باید بر پایه ی اجبار گردهم آییم. آن هم تا زمانی که آب ها از آسیا بیفتند و آتش همان آتش و کاسه همان کاسه شود.

برای نجات فردای مان دست ها را بالا بزنیم و دستان یکدیگر را بفشاریم. نیازی درنگ ما دستیابی به مردم سالاری و حقوق برابر انسانی است. برای کوتاه تر کردن راه دورمان از پی قرن ها، با هم یکی شویم.